نگاهی به آن سوی سیمای اشرف، چهره قدرتمند حکومت پهلوی دوم

فساد پایان‌ناپذیر

■ عبدالله ناصری‌چوپلو ■

افـراد زیـادی از جمله اعضای خاندان پهلـوی، معتقد بودند جای «اشـرف» و «محمدرضا» از نظر جنسـیت عوض شـده ولی عملا هم ماجرای زندگی این دوقلوهای «رضاشاه» فرق چندانی با آنچه می‌گفتند نداشت. اشرف با خصوصیات مردانه و خشن خود مانند سایه‌ای هولناک بر حکومت ایران افتاده بود و کمبودهای شخصیتی شاه در سیاست‌بازی، سرکوب، ترور و اقدامات مافیایی را جبران می‌کرد. اشرف پهلوی به چنان قدرت و نفوذی در دستگاه سلطنت محمدرضا دست یافت که به‌عنوان زن قدرتمند ایران شناخته می‌شد و حوزه این قدرت او حتی به مناسبات برون‌مرزی نیز کشـیده شد. در این مقاله، سنگینی و تیرگی سایه او بر سیاست و حکومت در عصر پهلوی دوم، مورد ارزیابی و مطالعه قرار گرفته است. اشرف و محمدرضا پهلوی (خواهر و برادر دوقلو) چهارم آبان ۱۲۹۸ در تهران متولد شـدند. آنها در آن زمان فرزندان یک خانواده متوسـط بودند. با این‌همه بیشتر توجهات پدر و مادر به فرزند پسر معطوف بود به‌طوری‌که خود اشرف در خاطراتش می‌نویسد وی در کودکی، به‌خاطر بی‌توجهی پدر و مادر، گوشـه‌گیر و غمگین بوده اسـت. اشرف- که به هنگام تولد او را زهرا نامیدند- تحصیلات خود را نزد معلمان خصوصی فراگرفت و زبان فرانسه را نیز نزد مادام ارفع آموخت. اشرف چندی هم در دبیرسـتان انوشـیروان دادگر به تحصیلات خود ادامه داد و در ۱۷ سالگی، به دستور پدرش، با «علی قوام» فرزند قوام‌الملک شیرازی که در آن ایام در لندن مشـغول تحصیل بود، ازدواج کرد. آن دو از نخسـتین روزهای ازدواج‌شان با یکدیگر توافق و صمیمیت نداشتند. اشرف سال ۱۳۱۸ از علی قوام صاحب فرزند شد اما پس از شهریور ۱۳۲۰ اختلاف میان آنها شـدت یافت و سرانجام به جدایی انجامید. اشرف عاشق سیاست بود. او از همان نخستین روزهای شـهریور ۱۳۲۰ با کمک و مسـاعدت مادرش به جمع‌آوری عده‌ای پرداخت که بعدها بتوانند در دولت‌ها عوامل اجرایی او باشند. اشرف از نیمه‌های سال ۱۳۳۱ درصدد برآمد تمام هم خود را در راه سقوط مصدق به‌کار گیرد. فعالیت سرسـختانه او زمانی آغاز شد که دکتر مصدق پیشنهاد بانک بین‌المللی را درباره نفت رد کرد و امیدی به حل مساله نفت باقی نماند. اشرف در این زمان به طور جدی با انگلیسی‌ها وارد مذاکراتی پیرامون یک کودتای نظامی شـد و پس از آماده شـدن کار در لندن، اقداماتی نیز در تهران توسط ایادی وی انجام گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد، نخست‌وزیرانی در مصدر کار نشستند که جز «حسین علا» و «دکتر امینی» همگی در راستای اجرای خواسته‌های اشرف می‌کوشیدند. مدارک و اسناد موجود نشان می‌دهد اشرف و افراد باند او هزینه‌های هنگفتی را همه‌ساله برای مسافرت‌های‌شان مصرف می‌کرده‌اند. در کل تاثیر اشرف پهلوی بر حیات اجتماعی و سیاسی ایران تا حد بسیار زیادی قابل توجه است، چرا که او حیات سیاسی و اجتماعی کشور را چندین دهه واقعا متاثر کرده بود؛ از این‌رو پس از مقدمه کلی که در بالا عنوان شد، این مقاله سعی خواهد کرد روند تکمیل شخصیت اشرف را از دوران کودکی پی گیرد و در ادامه به تشریح فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او- که بدون شک ریشه آنها را باید در حوادث دوران کودکی‌اش جسـت‌وجو کـرد- خواهد پرداخت. چنانکه گفته شـد، دوران کودکی این دختر سـرکش در آشـفتگی و سرگشتگی سپری شد. او که از همان اوان تولد مورد بی‌مهری پدر و مادر قرار گرفته بود، همواره احساس می‌کرد مورد بی‌مهری و ناخواستن واقع شده است. فشارهای روحی ناشی از کمبود محبت، سرانجام روحیه او را چنان متاثر کرد که وی بتدریج به شـخصیتی ناآرام، سرکش و لجوج تبدیل شد؛ لجاجتی که در سنین بعدی به نوعی عصیانگری مبدل شد. او سـعی می‌کرد بی‌توجهی دیگران به خـود را با نوعی ابراز بی‌تفاوتی متقابل نسبت به اطرافیان و خواسته‌های‌شان پاسخ دهد و از این طریق بود که سـعی می‌کرد خودش را به‌عبارتی مهم جلوه دهد. خود اشرف دراین‌باره می‌گوید: «۵ سـاعت بعد که من متولد شـدم دیگر از شور و هیجانی که به هنگام تولد برادرم پدید آمده بود، اثری دیده نمی‌شد. شاید چندان منصفانه نباشـد اگر بگویم که کسـی مرا نمی‌خواست اما این موضوع زیاد هم دور از واقعیت نیست. قبل از من خواهر دوست‌داشتنی‌ام شمس به دنیا آمده بود و حالا هم پسری متولد شده بود که رویاهای پدر و مـادرم را برآورده می‌کرد». دوران کودکی اشـرف، سراسـر با ترس و نگرانی آمیخته بود. او که دختربچه‌ای بیش نبود، از تنهایی خویش در هراس بود. پدرش او را جوجه اردک سیاه می‌نامید و مادرش او را مورد تمسخر قرار می‌داد. اشرف در سراسر دوران کودکی به دنبال پناهگاهی بود تا اندکی امنیت و آرامش و از همه مهم‌تر محبت به دست آورد. «ثریا اسـفندیاری» دختر جوان «بختیاری» که سال‌ها بعد وارد این خانواده شـده بود، در خاطراتش می‌نویسد: «... در یک عکس خانوادگی که به آلبوم خاندان پهلوی چسـبیده بود، رضاخان در حالی دیده می‌شد که محمدرضا و شمس را روی زانوان خود نشانده و اشرف با نگاهی غمگین و گمشده که ویژه کودکانی است که احساس محبت نمی‌کنند، دورتر ایستاده بود». طبق نظریات روانشناسی بویژه بر اساس نظریه روانشناسی «فردی آدلر» هرگاه نیاز محبت و توجه که در درون هر فردی به ودیعه نهاده شده است، مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، این بی‌توجهی در سنین بعد به صورت عقده‌های روانی بروز می‌کند، عقده‌هایی که با آزادی بیشتر، رشد بیشـتری می‌یابد و درنهایت به اعمال خودسرانه و خلاف جامعه می‌انجامد؛ امری که بعدها در زندگی اشرف بخوبی نمایان می‌شود؛ چه او به‌طور غریزی هنگامی کـه مورد مهر و محبت و توجه پدر و مادر قرار نگرفت، مانند غریقی که وسط آب یکه و تنها مانده باشد، به هر وسیله‌ای دسـت یازید تا خود را سـرپا نگه دارد و کمبودهای شخصیتی خود را جبران کند. در این میان برادرش محمدرضا علاوه بر ابراز محبت کودکانه بـه خواهر همزادش، تنها عاملی بود که به اشـرف قوت قلب می‌داد تا خودش را سـرپا نگاه دارد. از این‌رو اشـرف تمام علاقه خود را متوجه بـرادرش کرد و با تلقی محمدرضا به عنوان یگانه یاور، فقط در کنار او آرامـش می‌یافت: «... با وجود آنکه این همه بچـه در خانواده ما وجود داشت، دوران کودکی من اغلب به‌تنهایی می‌گذشت. شمس که نخستین بچه بود مورد علاقه خانواده بود. برادرم را هم که اولین پسـر بود همه دوسـت داشـتند ولی من خیلی زود احساس کردم که بیگانه‌ای بیش نیستم و باید برای خود جایی باز کنم». شدت علاقه اشرف به محمدرضا در او روحیه‌ای مردانـه به‌وجود آورده بود. بویژه آنکه محبت‌های مادر نسـبت به شمس و حس احترام بیش از حد به قدرت پدر، حالتی از تنفر نسبت به زن و نوعی شیفتگی نسبت به قدرت در او پدیـد آورد. البتـه بعدها خود اشـرف از این خصوصیات برای نیل به اهداف ویژه‌ای استفاده کرد. او پـس از خروج برادر از ایران، تمام تلاش خود را صرف یادگیری دروس مختلف کرد و به همین دلیل در اندک زمانی مورد تشویق پدر قرار گرفـت و اجازه یافت با مادر و خواهر بزرگش در سال ۱۳۱۲ش برای دیدار برادرش محمدرضا به سوییس برود. نخستین آشنایی اشرف با تمدن غرب از همین سـفر آغاز شد. او به محض دیدار سوییس، چنان مجذوب غرب شد که به‌رغم آشنایی با خلق‌وخوی پدر، تصمیـم گرفت از او بخواهد برای ادامه تحصیل در سـوییس بماند اما رضاشاه با اوقات تلخی و تحکم، به این خواسته او پایان داد: «فکر ترک اروپا و بازگشـت به زندگی سراسر انضباط و توأم با تنهایی تهران برایم بسـیار دردناک بود. وقتی به ایران برگشـتم، همان احساس کمبود و فقدانی را کردم که هنگام عزیمت برادرم به سوییس کرده بودم». اشرف پس از بازگشت، جسورتر از پیش به روابط آزاد با جنس مخالف پرداخت تا جایی که روزی به هنگام گردش در باغ، من‌باب شوخی با افسری جوان که نظرش را جلب کرده بود، اسلحه‌اش را برداشته و شلیک کرد. اتفاقا در آن هنگام رضاشاه در همان حوالی حضور داشت. رضاشاه عده‌ای را برای تحقیق واقعه به سمت صدای گلوله گسیل کرد. بیان حقایق، رضاشاه را بر تصمیم خود جدی‌تر کرد: دختران باید هرچه سریع‌تر شوهر کنند. برای این منظور، ۲ نفر از ۲ خانواده معروف که سرسـپرده انگلیسی‌ها بودند کاندیدا شدند: «فریدون جم» پسر محمود جم (مدیرالملک) که بعدها به درجه ارتشبدی رسید و علی قوام (قوام‌الملک) شیرازی. حسین فردوست می‌نویسد: «همان‌روز، خود اشرف با ناراحتی برای من تعریف کرد که پدرم ما را صدا کرد و گفت: موقع ازدواج‌تان است و ۲ نفر برای شما در نظر گرفته شده است. شمس چون خواهر بزرگ‌تر است، انتخاب اول با او اسـت و دومی هم نصیب تو خواهد شـد! چنین شـد و چون فریدون جم خوش‌تیپ‌تر و جذاب‌تر بود شمس او را انتخاب کرد و علی قوام که چه از نظر قیافه و چه از نظر شخصیت با جم تفاوت داشت سهم اشـرف شد». فردوسـت در جای دیگر می‌نویسد: «موقعی‌که رضاخان تصمیم گرفت شمس و اشرف را شوهر دهد، فریدون دانشجوی دانشکده افسـری فرانسه بود و علی قوام در کمبریج انگلیس دوره می‌دید. ظرف یک هفته عقد و عروسی انجام شد و فریدون و علی هر دو به دانشکده افسـری اعزام شـدند. جم به سـال دوم رفت، چون قبلا یک سال در سن‌سیر بود و قوام به اول معرفی شد و همکلاس من و محمدرضا شد. او فردی کم‌هوش بود. شـمس و اشـرف که در زمـان رضاخان جرات نداشتند حرف طلاق را بزنند تا مرگ رضاخان با آنها زندگی کردند و پس از فوت او، هر دو طلاق گرفتند». ثریا اسـفندیاری می‌نویسـد: «ازدواج اشرف با علی قوام در زندگی اشرف عواقب وخیمی گذارد. البته قبل از ازدواج با علی، می‌دانستم که اشرف آمادگی زیادی برای فساد دارد. ازدواج با علی قوام در اشرف یک عقده شد و این روحیه او را تشدید کرد». به گفته فردوست «اشرف برای دیدار پدر به آفریقای‌جنوبی رفت و پس از مراجعت توقفی در مصر داشت. او در آنجا عاشق یک فرد مصری به نام احمد شفیق شد و خواستار ازدواج با او شد. در بازگشت به ایران مساله را با محمدرضا مطرح کرد و محمدرضا خواسـت که شفیق را ببیند. او به ایران دعوت شد و با محمدرضا ملاقات کرد. او را پسندید و موافقت کرد. اشرف از احمد شفیق دارای ۲ فرزند شد: یک پسر به‌نام شهریار که افسر نیروی دریایی بود و پس از انقلاب در پاریس کشته شد و یک دختر به‌نام آزاده که فساد و جاه‌طلبی را از مادرش به ارث برده است. باید اضافه کنم که قبل از ازدواج با احمد شـفیق، اشرف مدتی شدیدا عاشق هوشنگ تیمورتاش، پسر تیمورتاش وزیردربار رضاخان شد و از محمدرضا اجازه خواست که با تیمورتاش ازدواج کند. محمدرضا به‌علت سوابق پدرش و تیمورتاش، بشدت با این ازدواج مخالفت کرد. به هرحال، اشرف مدتی هم معشوقه هوشـنگ تیمورتاش که جوان خوش‌تیپی بود، شد. بدبختی شوهران اشرف این بود که پس از ازدواج، اشرف از قیافه‌شان بیزار می‌شد و تحمل دیدن‌شان را نداشت. او مدتی زن احمد شفیق بود و سپس از او جدا شـد و در همان زمان در مسـافرتی به پاریس عاشق فردی به‌نام «مهدی بوشهری» شد. با اصرار به محمدرضا گفت حتما باید با او ازدواج کنم و محمدرضا موافقت کرد». فردوست در ادامه می‌نویسد: «آنچه گفتم درباره شوهران اشرف بود و اما درباره روابط نامشروع و فساد اشرف اگر بخواهم وارد جزئیات شوم خود کتاب مفصلی خواهد شد و لذا فقط به مهم‌ترین موارد می‌پردازم. در زمان فوزیه، مدتی اشـرف معشوقه «تقی امامی» شد. در مسافرت به مصر مدتی با «ملک فاروق» بود. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۱ که در پاریس بودم و به دیدار اشرف می‌رفتم دیدم که با ۳ مـرد رفیق اسـت. ۲ نفر اهل پاریس بودند و یکی افسـر جوان اهل یوگسلاوی بود که گویا آجودان شاه یوگسلاوی بوده و به فرانسه پناهنده و تبعه شده بود و احتمالا بی‌ارتباط با سرویس‌های جاسوسی نبود. من هرگاه به دیدارش می‌رفتم، یکی از این ۳ مرد را در اتاقش می‌دیدم. مثلا سـاعت ۹ صبـح به دیدار اشـرف می‌رفتـم و می‌دیدم کـه یک مرد گردن‌کلفت با لباس خواب در اتاق است و اشرف در تختخواب خوابیده و خمیازه می‌کشد. دفعه دیگر می‌رفتم و ساعت ۱۰-۹ صبح می‌دیدم که پسر بلندقد و خوش‌تیپ فرانسوی با لباس خواب در دستشویی است و دست و رویش را می‌شوید و مشخص است که شب آنجا بوده. اشرف نیز با حالت کاملا عادی او را معرفی می‌کرد. در دورانی که همسر بوشهری بود، مدتی عاشق دکتر غلامحسین جهانشاهی شد که در کابینه علم وزیر بازرگانی بود. پس از اینکه از وزارت برکنار شد، او را رئیس‌دفترش کرد و در عین‌حال معشـوقش هم بود و این علاقه شدت نداشت. چندبار نیز «ذوالفقار علی‌بوتو» که در آن موقع وزیر خارجه پاکستان بود، به تهران آمد و اشرف با وی بود. از این نمونه‌ها زیاد است. ماجرای دیگر مربوط به «پرویز راجی» است. پرویز، پسر دکتر راجی، جوان بسیار خوش‌تیپی بود که مورد علاقه خاص هویدا قرار گرفت و هویدا او را رئیس‌دفتر خود کرد. اشـرف شدیدا عاشق پرویز شـد و واقعا او را کلافه کرد. به همین دلیل راجی در سن کم (شاید ۳۲ تا ۳۵ سالگی) مشاغل حساس داشت و این اواخر سفیر ایران در انگلستان شد و تا زمان دولت بختیار، در همین پست بود». اشرف می‌گوید: «طی آخرین روزهای اقامت پدرم در اصفهان بارها از او تقاضا می‌کردم که مرا هم همراه خود ببرد و هربار پاسخ داد من دلم می‌خواهد که تو همراه من باشـی اما برادرت به تو بیشتر احتیاج دارد. می‌خواهم که نزد او بمانی و بعد افزود دلم می‌خواست پسر بودی و حالا می‌توانستی برادری برای او باشی». بی‌تردید شنیدن این سخنان از دهان پدر که مردی بسیار سختگیر و خشن بود، برای اشرف پیروزی بزرگی به حساب می‌آمد و او را در شادی فرو می‌برد، زیرا تا آن روزگار اشرف حتی تصور نمی‌کرد پدرش به تفاوت بین فرزندانش پی برده باشد.

> **پرویز، پسر دکتر راجی، جوان بسیار خوش تیپی بود که مورد علاقه خاص هویـدا قـرار گرفـت و هویـدا او را رئیس‌دفتر خود کرد. اشرف شدیدا عاشـق پرویز شد و واقعا او را کلافه کـرد. به همین دلیل راجی در سـن کم (شاید ۳۲ تا ۳۵ سالگی) مشاغل حسـاس داشـت و این اواخر سفیر ایران در انگلسـتان شـد و تا زمان دولت بختیار، در همین پست بود**

■ **فعالیت‌های سیاسی اشرف پهلوی**

اشرف پس از سقوط سلطنت خودکامه پدرش، به چند نتیجه مهم رسید:

۱- در دنیـای امـروز دیگر نمی‌توان ماننـد دوران داریوش، اردشـیر، شـاه‌عباس، نادرشاه و حتی قاجاریه سـلطنت کرد و شاه هر اندازه هم سطوت و خشونت و قدرت و ظاهر خشن داشته باشد، صرفا قادر است برابر ایرانی‌ها گردن‌فرازی کند ولی در عرصه جهانی با یک نهیب و تشر و حتی با نسیم مختصر نامساعد بین‌المللی، چه رسد به تندباد، از تخت خود سـرنگون می‌شود و حتی به او اجازه تصرف در املاک مازندران یا فریمـان را نمی‌دهند و او را بـا یک پس‌گردنی به اعماق اقیانوس پرت می‌کنند و بدبختانه در آنجا هـم راحتش نمی‌گذارند و به جای برزیل و آرژانتین، به موریس می‌فرسـتند تا حسـاب دستش بیاید، بنابراین کسب محبوبیت و وجاهت ملی برای شاه و خاندان او لازم است و باید به‌هرترتیب که امکان دارد، شـاه و سلسـله او محبوب شوند و یکی از راه‌های دستیابی به این مقصود، به‌راه‌انداختن جمعیت‌های نیکوکاری و خیریه و از این قبیل است. این درحالی است که تشکیل جمعیت خیریه به‌طور غیرمستقیم درواقع مراتب ضعف و ناتوانی دولت و گردانندگان امور را در توزیع امکانات معیشت و رفاه در میان مردم و سیر شدن یک عده تا مرحله خفه شدن و مردن دیگران از گرسنگی نشان می‌دهد اما اشرف به این نتیجه رسـید که باید از این طریق برای خانواده بشدت منفور و آبروباخته که مملکت را در سایه بی‌تدبیری و بی‌دانشی دستخوش ماجرا و بدبختی کرده، وجهه ملی کسب کند.

۲- بایـد به جای تکیه صرف بر نیـروی نظامی و انتظامی، به طبقات و قشرهای گوناگون ملت، عشـایر، روحانیان و سیاستمداران کهنه‌کار بازنشسته دلگرم بود، زیرا کاری که فروغی بازنشسته و مریض انجام داد و ارتش‌های بیگانه را از پیشروی به سوی تهران بازداشت، رضاشاه را بدون اینکه مخالفان تشنه به خونش کمترین مزاحمتی برایش ایجاد کنند از کشور خارج کرد و پسر او را بر تخت نشاند، کار کم‌ارزشی نبود، بنابراین از این پس باید دنبال رجالی از این دست گشت که ذخایر ملی و در حکم در مسجد هستند؛ یعنی نه سوزاندنی‌اند و نه دورریختنی و نزد خودی و اجنبی آبرو و اعتبار دارند.

۳- دربـار بایـد به جای توجه بـه روزنامه‌های مهـوع و بله‌قربان‌گو و بی‌ارزش و بی‌محتوای عصر ۲۰ سـاله که مدیران کم‌سواد حروفچین و قصاب و کارمند دون‌پایه دولت و کاغذنویس جلوی عدلیه آنها به مفت نمی‌ارزیدند و فقط به فکر کسب وکالت مجلس، خارج‌کردن ارز و نقود و جواهر از کشور، سیرکردن شکم خود و خانواده و خویشاوندان و خلاصه! بالابردن کاخ و ویلا بودند، گروهی از جوانان تحصیلکرده لایق و زبان‌دان و اروپارفته را مورد حمایت قرار دهد و از پخته آنان و دانش و تبحرشان در مسائل سیاسی و اجتماعی برای تثبیت قدرت سلطنت بهره گیرد و افسانه سلطنت مشروطه و شاه معصوم و محبوب را به ملت القا کند.

۴- تاجایی که می‌توان باید ثروت اندوخت و برای روز مبادا و روز خطر در جاهای امن پنهان و ذخیره کرد و به جای بانک ملی، آن را به خارج از کشور، بویژه به بانک‌های سوییس فرستاد تا مانند تجربه پدر تاجدار، ۶۸ میلیون تومان آن را رنود به یکباره از کف انسـان به در نیاورند و با چند کلمه تشکر خشک‌وخالی، آن هم به صورت نیش و متلک، مشت در قفا به آدمی نزنند.

۵- از زمین و ملکداری نباید غافل شد، بلکه باید به جای اداره مستقیم و حرف درآوردن سـر آن، آن املاک را به دیگران اجاره داد و پول‌های به‌دست‌آورده را به بانک‌های داخل و خارج فرستاد.

۶- به جای در کاخ نشستن و بستن در به روی خود، بهتر است گهگاه اعضای مونث و متملق جمعیت‌های نسوان و کانون زنان و امثالهم را که آرزومند زیارت شاهزاده‌خانم‌ها و عکس برداشتن با آنان بودند، به حضور پذیرفت و با آنان چای و عصرانه خورد. گهگاه از محلات فقیرنشین شهر دیدن کرد. به زندان زنان و بیمارستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها سرک کشید و خلاصه! آن فخرفروشی را که مردم از خانواده پهلوی در خاطر داشتند، از ذهن مردم ساده‌دل و بیچاره و مظلوم ایران دور کرد و شاهزاده خانمی محبوب و محجوب و نازکدل و شیفته و فریفته کودکان در اذهان آفرید.

۷- باید به جای رمان‌های عاشـقانه و تماشـای فیلم‌های سـینمایی عاشقانه، بیشتر اوقات روزنامه‌ها و کتاب‌های جدی و سیاسی خواند و طرز سخن گفتن با سیاستمداران و روزنامه‌نگاران را فراگرفت. باید ژنرال‌های فرتوت و بی‌سـواد و بی‌لیاقتـی مانند «بوذرجمهـری» و «مطبوعی» و نظایرشـان را از دربـار دور کرد و به جای آنان سـرتیپ‌های جوان و «سین‌سـیر»دیده و واقع‌گرا ماننـد «رزم‌آرا» را به محیط دربار نزدیک کرد. اشـرف این نکات را به ذهن سپرد و برای آموختن درس سیاست از وجود «فتح‌الله نوری‌اسفندیاری» یکی از دیپلمات‌های باسواد وزارت امور خارجه بهره گرفت. اشرف که دیگر خواهی‌نخواهی به گود سیاست وارد شده بود و می‌خواست در کنار برادرش بایستد، ساختن و پرداختن جبهه‌ای متشکل و طرفدار سلطنت شامل عناصر مدعی خوش‌فکری، لیاقت، کم‌ادعایی، وطن‌دوسـتی و تااندازه‌ای دموکرات‌نما را که درست یا غلط در جامعه به خوشـنامی شهره بودند، سرلوحه کارهای خویش قرار داد. او که پس از شکسـت‌های عاطفی شـدید، بویژه در نخستین عشق خود، وارد ماجراهای پشت‌پرده سیاسی شد، تنها تشنه قدرت بود؛ قدرتی که مایه همه‌چیز و از جمله لذت باشد. او برای کسب این قدرت به فعالیت‌های همه‌جانبه‌ای تا سطح اعمال افراطی دست زد؛ از جمله: افراط در میگساری، افراط در بازی ورق، افراط در شنیدن موسیقی جاز و دیدن فیلم‌های سینمایی و سرانجام افراط در برپایی مجالس میگساری و باده‌گسـاری. بتدریج مجالس شب‌نشینی اشـرف به گذرگاه اخبار و اطلاعات سیاسی تبدیل شد و مهم‌ترین مسائل روز در آنجا حل‌وفصل می‌شـد. طولی نکشید که اشرف در تمام توطئه‌های سیاسی و حوادث درباری، نقش موثری ایفا می‌کرد. گاه با وزیر یا وکیلی دسـت به یکی می‌شد و گاه جمعی از رجال را در خانه خود گرد می‌آورد تا به‌طور پنهان و آشکار در امور سیاست داخلی کشور دخالت کند.

■ **اشرف و رزم‌آرا**

به‌قدرت‌رسیدن هژیر، آن هم از طریق دوستی با اشرف، بسیاری از جوانان آرزومند و مشـتاق کسب مقام را به تکاپو انداخت. از جمله این افـراد «حاج‌علی رزم‌آرا» یکی از افسـران ارتش بود. او یکی از وزنه‌های پرقدرت در ارتش به حساب می‌آمد. او که از موفقیت هژیر در برقراری ارتباط با دربار ناراضی بود، این توفیق را شایسته خود می‌دانسـت. رزم‌آرا بـا ترفندهای خاصی، عـلاوه بـر نشـان‌دادن نواقص دولـت، خود را حامی دربار و سلطنت معرفی می‌کرد. بی‌شک این مسـاله از چشم شاه و اشـرف به‌دور نماند. بتدریج دقت و هوش سرشار رزم‌آرا توجه اشرف را جلب کرد به‌طـوری که یکبار وقتی‌که میان هژیر و رزم‌آرا اختلاف در گرفت، اشـرف هر دو را بـه منزل خود دعوت کـرد و ترتیبی داد که رفع کدورت شود. به هر صورت شخصیت قوی رزم‌آرا که فردی بی‌نهایت قدرت‌طلب بود، بعد از ترور هژیر مورد توجه اشـرف قرار گرفت. رزم‌آرا برای کسب مقامات بالاتر به حمایت یک مهره قوی نیاز داشـت. ارتباط اشرف و رزم‌آرا بتدریج شکل گرفت و حتی تا سطح ابراز علاقه متقابل پیش رفت. سیاست اشرف در ایجاد موازنه میان قدرت آمریکا و روسیه در ایران، در سال‌های بعد پس از ملاقات‌های او و برادرش از آمریکا، سرانجام به وابستگی ایران به آمریکا انجامید، تا حدی که خود اشرف و عناصر حکومت پهلوی به عوامل دست‌نشانده آمریکا در ایران تبدیل شدند.

■ **مبارزه پنهان دکتر مصدق و اشرف**

از میان نخست‌وزیران قوی ایران، اشرف فقط با «قوام‌السلطنه» موافق بود، زیرا قوام به‌رغم قلدری و خودخواهی جبلی، به اهمیت و نفوذ اشرف پی برده بود و اغلب توصیه‌ها و سفارش‌های او را می‌پذیرفت. دکتر مصدق اما از همان ابتدای نخست‌وزیری، با اشرف از در مخالفت درآمد. «آیت‌الله کاشانی» نیز در این مبارزه مصدق را همراهی می‌کرد. اشرف که قریب ۱۰ سال بر صحنه سیاست ایران سایه افکنده بود، ناگهان خود را در میان توفانی از مخالفت‌ها دید و سرانجام تحت فشار دکتر مصدق که به افکار عمومی متکی بود، مجبور به ترک ایران شـد اما اشرف زنی نبود که به این سادگی‌ها از میدان مبارزه خارج شود. او در کشورهای اروپای غربی، مخالفان سیاسـی مصدق را دور خود جمع کرد و مبارزه علیه حکومت مصـدق را در خارج از ایران ادامه داد. از یک طرف اطرافیان اشـرف به انتشـار مقالات و مطالبی علیه دکتر مصدق در مطبوعات اروپا مبادرت کردند و از طرف دیگر خود اشـرف مرتبا نامه‌هایی به برادر تاجدار خود می‌نوشت و از این طریق حس بدبینی شاه را نسبت به مصدق تحریک و تقویت می‌کرد. البته مصدق از تحرکات و تحریکات اشرف غافل نبود و پیوسـته شاه را از القائات اشرف برحذر می‌داشت. مبارزه پنهان میان اشرف و مصدق ادامه داشت تا اینکه حکومت مصدق متزلزل و ضعیف شـد و اشـرف موقع را برای مراجعت به ایران مناسب تشخیص داد. به محض مراجعت اشـرف به تهران، مصدق دریافت که دیر یا زود جریان علیه او عوض خواهد شـد. مبارزه دوباره از سر گرفته شد. اشرف بسیار سـریع و ماهرانه نقشه‌های خود را به اجرا گذاشت اما قیام و اغتشاشی که پس از اسـتعفای دکتر مصدق و روی کار آمدن قوام در ایران پیش آمد، برای اشرف غیرمنتظره بود. فردای این قیام خونین، دکتر مصدق به شاه تاکید کرد ملکه مادر و اشرف ۲ مانع مهم دوستی و صمیمیت میان آنها (شاه و مصدق) هستند و لذا باید از ایران خارج شوند. اشرف برای بار دوم، با موافقت شاه از ایران خارج شد. البته پس از خروج اشرف، دکتر مصدق درباره خروج ملکه مادر اصرار نکرد. «سیدحسین مکی» درباره واقعه سی‌ام تیر که نقش اشرف در آن انکارناپذیر است، می‌نویسد: «آنچه مسلم اسـت، طرح وقایع سی‌ام تیر در ایران و کودتای نجیب در مصر، به موازات هم پی‌ریزی شده بود که در ایران با مقاومت ملت مواجه شد ولی در مصر چون افکار عمومی علیه دربار فاروق بود به ثمر رسید. مساله دیگر این اسـت که در وقایع سی‌ام تیرماه، اشرف پهلوی دخالت تامی داشته که به شکست دربار منجر شد. در وقایع بیست‌وهشتم مرداد هم اشرف پهلوی نقش مهم و اساسی داشته و همان دخالت و ایجاد حوادث، سرانجام مملکت را به‌طرف پرتگاه حکومت فردی و پلیسی سوق داد که در نتیجه به انقلاب ایران و تغییر رژیم منجر شد؛ عجیب این است که نتیجه دخالت اشرف در سیاست مملکت را نگارنده در همان روز پنجم مرداد ۳۱ پیش‌بینی کرده و به‌وسـیله مخبران خبرگزاری‌های خارجی و داخلی ابراز کرده و به دربار پهلوی گوشزد کرده و هشدار داده بود».

پـس از اسـتقرار رژیـم کودتایی ۲۸ مـرداد ۳۲، همـه عوامل و مزدوران آمریکایی که در سـرکوب نهضت ملی ایران دسـت داشتند، پـاداش خیانت خود را گرفتند. نظامیـان ترفیع یافتند و مقامات مهم نظامی و امنیتی را قبضه کردند. از میان نظامیان، افرادی که با «سـیا» و «اینتلیجنس‌سرویس» ارتباط مستقیم داشتند، به صورت مهره‌های موثر رژیم درآمدند؛ اردشیر زاهدی داماد شاه شد و به یکی از گردانندگان موثر سیاست خارجی ایران و رابط مورد اعتماد آمریکا و شاه تبدیل شد و برادران رشیدیان نیز در جرگه بانکداران معتبر ایران درآمدند. در کل طراحان کودتا در خارج و همه کسـانی که در این امر دخالت داشتند، پاداش‌های کلانی دریافت کردند.

■ **نتیجه**

تحقیق و بررسـی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و شناخت بهتر زوایای تاریـک تاریخ، دقـت خاصی می‌طلبد؛ بدین معنا که در کاوش مسـائل و حوادث باید به علل و عوامل اصلی بروز یک حادثه پرداخت و حوادثی را که گاه از یک ندانم‌کاری، یک سـخن ساده، حسد، رقابت و حتی عشق برمی‌خیزند و تحولات تاریخی یک جامعه را رقم می‌زنند، نباید نادیده گرفت. در این بین بررسـی نقش زنان و تاثیر آنان در فرایند مسائل تاریخی، بسیار مهم و حیاتی اسـت. در بررسی تاریخ ایران‌زمین، در رجعت به اعصار کهن این مرزوبوم، جای پای زنان در ورای حوادث، کاملا مشـهود است. در دوران سلسـله پهلوی که غربگرایی اساس فعالیت‌ها و جزو اهداف اصلی دولت قرار گرفت، زن به‌اجبار به درون اجتماع کشیده شد و به ایفای نقش تصنعی و ظاهری در جامعه پرداخت. این نقش هرچند به‌شکلی‌صوری انجام می‌شد اما تاثیر زنان را در مسـائل و حوادث تاریخی افزون می‌کرد، به‌طوری‌که گاه یار سلطان وقت می‌شدند و در بروز حوادث سیاسی نقشی حساس ایفا می‌کردند و گاه در رقابت با قدرت حاکمه، گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی کشور را در دست گرفته و در آنها به فعالیت می‌پرداختند. تاجایی‌که زنی چون اشرف پهلوی در دوام و بقای سلسـله پهلوی و در ارتباط دولت با قدرت‌های بیگانه، به رکنی منحصربه‌فرد تبدیل شد و خود به یکی از پایه‌های قدرت و اسـتحکام رژیم پهلوی تبدیل شد؛ چنانکه در بسیاری از موارد قتل، تبعید، زندان، عزل و نصب و... جای پای او مشخص است. او در رقابت با همسران برادرش محمدرضاشاه، بویژه در رقابت با فرح پهلوی یا در ایجاد دسته‌ها و باندهای سیاسی، تا آنجا پیش رفت که سرانجام ناخواسته به یکی از عوامل موثر در سقوط سلسله پهلوی تبدیل شد.

> **این است که در وقایع سی‌ام تیرماه، اشرف پهلوی دخالت تامی داشته که به شکست دربار منجر شد. در وقایع بیست‌وهشـتم مـرداد هم اشـرف پهلوی نقش مهم و اساسـی داشته و همـان دخالـت و ایجـاد حوادث، سرانجام مملکت را به‌طرف پرتگاه حکومت فردی و پلیسـی سوق داد که در نتیجه به انقلاب ایران و تغییر رژیم منجر شد**

منبع: نشریه زمانه

اشرف پهلوی در سنین پیری